



## پیام داودخان به مردم افغانستان چی بود؟ آیا داکتر شرق وداکتر پژواک وجلالپرچی بودند؟

### برداشت‌های من از کتاب اخیر داکتر شرق!

من وداکتر حسن شرق، هر دو از ولایت دور افتاده وکم انکشاف یافته فراه هستیم، اما شناخت و معرفت دقیق و نزدیکی از همدیگر نداریم، زیرا در تمام دوران تحصیل و ماموریتیم او را ندیده ام و فقط یکی دوبار در عهد داکتر نجیب الله در محافل رسمی برای پنج شش دقیقه غرض ادای احترام با هم روبرو شده ایم و بعد از آن دیدار نداشته ایم. بنابراین چنین فکر نشود که من بخاطر روابط شخصی از او حمایت میکنم. میدانم که داکتر حسن شرق دشمنان و مخالفان زیادی دارد و این قلم در صدد دفاع از عملکرد وی نیست، زیرا خودش صاحب قلم است و هم بهتر از هرکسی دیگر میتواند از خود دفاع کند و کتاب اخیرش سندگویای چنین پاسخی است. اما دفاع از حقیقت باید نزد انسان با وجدان از هرمناسبت دیگر با ارزش تر باشد.

داکتر حسن شرق که ربع یک قرن (از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۸ قرن بیستم) در متن و بطن رخداد‌های سیاسی کشور قرار داشته است، به نظر من آنکسی نیست که فرهنگ می‌خواهد از او یک چهره کمونست در زیر ریش داودخان نمایش دهد.

از نوشته های اخیر داکتر حسن شرق در پورتال افغان جرمن آنلین برمی آید که او نه پرچی بوده و نه خلقی و نه اخوانی، و نه به چنین چیزی خودش اعتراف یا اشاره ای کرده است. ولی بدون تردید رهبران خلق و پرچم و جمعیت های اخوانی را بخوبی می شناخته، واهداف سیاسی وایدیولوژیک آنها را می دانسته است وخواهی نخواهی، داودخان را در جریان می گذاشته است.

همچنان از نوشته های داکتر شرق، آرزوهای یک انسان مصیبت چشیده که جز آزادی و عدالت و دموکراسی و محو فقر و بیسوادی درکشور چیز دیگری نمیخواهد، حس میشود. واین آرزوی هرانسان وطن پرست و ترقیخواه این کشور است و نباید به معنی چپی و کمونست تعبیر و تأویل شود.

داکتر حسن شرق کار خوبی نمود که چشم دیدها و تجربه ها و دانستنی های خود را به حیث یک شاهد و ناظر آگاه از نظام سیاسی سلطنت و چگونگی تعویض آن به رژیم جمهوریت در آخرین سالهای زندگی اش در غربت نوشت و به نسل های آینده به میراث گذاشت.

من فکر میکنم که او خواسته است از تجارب خود در حیات سیاسی اش، برای فرزندان کشور درسهای خوب تاریخی ارائه کند تا از آنها بیاموزند واز ناکامی های شان عبرت بگیرند. داکتر شرق همانگونه که از اتحاد و یک دلی تعدادی از افسران جوان تحت رهبری داودخان و موفقیت شان در تغییر رژیم سلطنتی بحث رانده است، از علل فروپاشی اولین دولت جمهوری که روزی برای تاسیس آن با هم متحد شده بودند، مگر در اثر سوء تفاهم و خود خواهی و مخالفت های شخصی، خود زمینه سقوط خویش را فراهم ساختند بخوبی سخن رانده است. (در گفتارهای آینده برآن بحث خواهیم کرد)

نکته اساسی ای که ارزشمندی گفته های داکتر شرق را در مقایسه با نوشته های فرهنگ نشان میدهد، اینست که از نوشته های شرق، بوی بد نفاق قومی و انتیکی به مشام نمیرسد، درحالی که یکی از خصوصیات بارز تاریخ فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخیر) کاشتن تخم نفاق ملی است. من نه تنها از این ناحیه شکایات دیگر هموطنان پشتون را در باره تاریخ او شنیده و خوانده ام، بلکه خودم ضمن مرور بر تاریخ او، متوجه این نوع مین گذاری های

خطرناک شده ام و بطور خاص در سه موضع از مین گذاری های او مکث کرده ام و در نظر دارم روزی آنرا به اطلاع هموطنانم برسانم.

**خصوصیت دیگر نوشته های داکتر شرق آنست که گفته هایش در شرح رخداد های سیاسی زمان داودخان با حقیقت حیات سیاسی رئیس جمهور وفق دارد و از گزافه گویی و گمانه زنی و تهمت میرا است.** در کنار این دو نکته، شرق یک چیز دیگر را هم میخواهد به خواننده بگوید که او یکی از همکاران صادق و همفکر داودخان بوده است و هرگز به ولی نعمت خود خیانت نورزیده و هر نوع اتهام خیانت از جانب او به داودخان، دروغ محض است و جزافترا و تهمت از سوی دشمنان او چیزی بیش نیست. از این لحاظ نوشته های داکتر شرق در مورد داودخان و چگونگی کودتای ۲۶ سرطان و پیامد های آن بیشتر قابل اطمینان و اعتماد به نظر می آید.

از آنجایی که داکتر حسن شرق بعد از سردار نعیم خان، نزدیک ترین و با اعتبار ترین همکار شخص داودخان بود، واز آنجاییکه داودخان یک شخص مسلمان و دارای طرز تفکر ملی بود، نمیتوان تصور کرد که منشی یا مدیر قلم مخصوص او کسی باشد که صاحب افکار یا تمایلات کمونستی باشد. بنابراین میتوان گفت که داکتر حسن شرق نیز مثل داودخان دارای طرز تفکر روشنفکرانه و روحیه وطنخواهی و ملیگرایی بوده است. و این نزاکت اداری را او بهتر از هرکس دیگری درک میکرد و میدانست که گرایشات غیر اسلامی در دستگاه حکومت داود خان عاقبت و پیامد ناگوار و سنگین دارد. **بنابراین کمونست خواندن داکتر حسن شرق مثل آن است که کسی بگوید: داودخان دارای اندیشه های چپی یا کمونستی بوده است؟** و چنین گفته یی معلومدار عاری از حقیقت است و برای ملت افغانستان و شورویها در عمل ثابت شده بود که داودخان نمیتواند کمونست باشد، بنابراین او را با تمام امیال ملی و مسلمانی اش قبول کرده بودند تا با تعقیب سیاست بیطرفی نه غربی باشد و نه شرقی.

### **پیام داودخان چی بود؟**

برخی با حدس و گمان میگویند که داودخان، داکتر حسن شرق را بخاطر تمایلات چپی و وابستگی اش به پرچم، از معاونت صدارت دور و به سفارت درچاپان تبعید نمود. اما خود شرق میگوید: «زمانی که در رأس قدرت (کودتاچیان) سوء تفاهم ایجاد می شود، هم مقاومت و هم پایداری، و هم دوری جستن از قبول مسئولیت ( به شهادت سرگذشت کودتاها) ایجاد مصیبت می کند. و برای جلوگیری از حوادث شوم، بایستی یکی از دو نفری که در رأس قدرت قرار گرفته بودند، برای منافع ملی و نسق اداری مملکت، عقب نشینی می کرد. و از آنجایی که سوء تفاهم یک جانبه بود، به آسانی می شد طرف معتقد به اصل حاکمیت دسته جمعی کنار رود. از آنرو بدون فشار احمد و یا محمود، محض برای فروکش کردن افواهاات جنجال برانگیز و جلوگیری از برخورد احتمالی کودتاچیان با یکدیگر شان کنار رفتم. ورنه ایجاد خرخرشه و تولید درد سر، نه پولی کار داشت و نه هم توپ و تفنگی. بناءً اگر با وجود اتهامات دم به دم و تعقیبات پیگیر در کابل هم می بودم تنها چیزی که می شد اضافه شدن یک نفر در جمع قربانیان ۷ ثور می بود و باقی هیچ.» (داکتر حسن شرق، همان کتاب، قسمت ۱۲ کتاب)

شرق دلایل دیگری هم برای دور شدن خود از کابل بیان کرده و آن افواهاات و تقاضای های پیهم شاه و خانواده شاهی به داودخان برای دورکردن شرق از قدرت بود تا آنجاکه روزی خود داودخان به شرق شکایت میکند و میگوید که ازین همه شایعات نزدیکان شاه و خانواده ام در باره شما خسته شده ام. از اینجاست که داودخان برای قطع این افواهاات و رساندن پیام خود به مردم توسط شرق، ابتدا سفارت فرانسه و بعدچاپان را به او پیشنهاد میکند و شرق هم بلا درنگ سر اطاعت و رضانیت می جنابند.

شرق مینویسد: « چون رفتنی چاپان بودم میسر نشد که از نتایج سفر شان [داودخان] مطلع شوم. ولی به هر صورت همین که میخواستم از اوشان خداحافظی کنم چند لحظه ای به من نگریسته گفت: داکتر جان می دانم از پیش آمدی که به آن رو به رو شده ای خوش نیستی، ولی خوشم به اینکه اگر یکی از دوستاتم [اشاره به من] زنده بماند

تا به مردم افغانستان بگوید که: **داود شما را دوست می داشت، سوگند به خدا که بالاتر و بیشتر از همه چیز و از**

**همه کس»** ( داکتر شرق، کوتای پنجم سرخ یاسیاه... قسمت دهم، افغان جرمن آنلاین ۲۱ جون ۲۰۱۶ )

شرق علاوه میکند: در حالیکه از گفته بدون مقدمه اش دلگیر شده بودم، گفتم: خدا نکند چنین حادثه شومی در افغانستان روی دهد. گفتم: در این دنیای پر آشوب همه چیز امکان پذیر است. و سپس برای خداحافظی مرا بغل گرفت که متوجه شدم اشک در چشمانش حلقه زده بود. عشق آتشین وی به مردم و سرزمینش و گرمی آغوش او، چنان مرا به جوش آورده بود که اگر به خیالم نمی گذشت که نکند احساس مرا تلقی به زبونی از دست دادن مقام و قدرت کند، به پاداش یک قطره هزار قطره نثار پایش میکردم. روزی که راهی جاپان بودم، محمد نعیم برادر و پسران محمد داود در میدان طیاره به وداع آمده بودند و هکذا در دهلی توریکی دختر بزرگ محمد داود با شوهرش نظام جان که سکرتر سفارت دهلی بود از ما استقبال کردند.» ( همان مقاله، همانجا )

به نظرم، برای یک روستازاده پا برهنه، که بجز یک قلب سرشار از وفا و صفا و یک مغز دراک، هیچ چیزی در بساط نداشت، واز برکت ذهن ذهین و مغز فعال و هوش دراکش توانسته بود خود را تا مقام مدیریت قلم مخصوص صدراعظم قدرتمندی چون داودخان برساند و آنقدر مورد اعتماد باشد که تصمیم برای سرنگونی رژیم شاهی را با او در میان گذارد و پس از پیروزی او را بحیث معاون خود تعیین کند، نمیدانم چه افتخاری بالاتر از آن خواهد بود؟

داکتر شرق توانسته بود اعتماد صدراعظم و بعد رئیس جمهور و تمام خانواده اش را چنان بخود جلب کند که هنگام وداع، برایش اشک بریزند و با ریختن این اشکها از وی قدرشناسی نمایند و بعد او را به حیث نزدیک ترین دوست خود تا میدان هوایی بدرقه نمایند؟ به گمانم که اعتماد پایدار داودخان در هر دو دوره اقتدارش به داکتر حسن شرق، بزرگترین افتخار معنوی و سیاسی برای شخص داکتر شرق خواهد بود.

داکتر شرق نیز در نوشته هایش همواره ارادت و اخلاص خود را به ولی نعمتش داودخان صادقانه ابراز کرده و یکجا چنین مینویسد: « از آنجایی که پس از کشته شدن نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین یکی به خنجر شاگرد و دیگری به شمشیر استاد (روس ها)، در زعامت ببرک کارمل بود که موقتا دروازه های محابس را گشودند و زمینه آن مساعد گردید تا داستان اینکه چرا سقوط کردیم را دنبال کنم.

اولتر از همه با شتاب زدگی جهت ادای احترام به دروازه خانه محمد داود شتافتیم. خانه ای که از طفل گهواره تا راد مردان هفتاد ساله اش به دست فرزندان ناخلف و از خدا برگشته وطن شهید شده بودند. خانه ای که اولین سنگ تهداب جمهوریت برای سعادت و سربلندی، برابری و برادری مردم افغانستان در آن گذاشته شده بود، اکنون در حراست چند سرباز شوروی و دو سه بچه بردار وطنی بود، که بدون توجه به آنها به روح پاک محمد داود و شهدای هم رزمش از خداوند بزرگ طلب مغفرت می کردم که یکی از محافظین خانه به کنایه گفت:

کاکا جان، اینجا زیارتگاه نیست!

گفتم: به شما نه، اما به من هست.

و از آنجا دور شدم.» ( داکتر شرق، قسمت دهم، )

و در جای دیگری نوشته میکند که روزی (در ۱۳۵۵ ش) وزیر اطلاعات خیری را به مجلس قرانت کرد: "امروز در یک کودتای خونین در بنگله دیش، مجیب الرحمن رئیس جمهور آن کشور با اکثر اعضای خانواده اش شهید شدند."

گفتم: "سبحان الله! چه مصیبت عظیمی".

[داودخان] فرمود: "من از خداوند بزرگ شهادتی را می خواهم که برای حفظ حاکمیت ملی کشورم باشد." قضا و قدر بود یا قبول التحاء. زیرا محمد داود در همان اطاقی که از پیشگاه خداوند بی نیاز مرگی را در دفاع از وطنش نیاز کرده بود با خانواده اش به شهادت رسیدند.

دردود برتو ای داود، ای فرزند راستین وطن، دردود برتو که شایسته و زیننده درودی و دردود بر همه آنانیکه برای حفظ حاکمیت ملی و استقلال افغانستان جان داده اند و هنوز هم که هنوز است جان می دهند.» (منبع، بخش ۱۳)

بدینسان ما به ارادت و اخلاصمندی داکتر شرق به شهید داودخان آشنا میشویم و درمی یابیم که او درمدت همکاری نزدیک خود با داودخان آنقدر تجربه و دانش اداره کردن را فرا گرفته بود که بهتر از بسیاری وزیران میتوانست امور یک وزارت را به پیش ببرد، ولی او که نیتی برای رسیدن به مقام وزارت نداشت، هرگز از صدراعظم تقاضای چوکی وزارت، نکرد و مدیریت قلم مخصوص صادرات داودخان را بالاتر و برتر از هر مقام دیگری شمرد و تا آخر به همان مقام با اعتبار مدیریتی قناعت کرد که داودخان آنرا میخواست. **یگدریم ازاینکه او اولین کسی بود که حاضر به قربانی خود در راه تغییر نظام شاهی به نظام جمهوریت گردید!**

**زهی شهامت و مردانگی روستا زاده کرباس پوش برهنه پا!**

### بذل و بخشش داودخان به مردم و همکاران محتاج:

ذکر این بخش از خصوصیت زندگی داودخان برای من تازه و بسیار جالب است و بجز آقای قاسم باز که در مقالات خود به این صفات نیک داودخان اشاره کرده، از زبان شخص دیگر نزدیک به داودخان تا حال گفته نشده است و من فکر میکنم برای بسیاری دیگران هم دلچسپ خواهد بود.

داکتر شرق مینویسد: «محمد داود شخص متمول، و منسوب به یک خاندان متمول بود، که از کاکا، پدر و پدرکلانش زمین های زراعتی زیادی به ارث برده بود و هرگاه کسی از همکارانش به مشکلات مالی، مثلاً خود یا یکی از منسوبینش به مرض مزمن و یا مشکلات همانند آن گرفتار می شد، بدون سر و صدا از دارایی شخصی خویش به وی کمک می کرد. اما در بخشش از دارایی دولت خیلی ها سخت گیر بود و به یاد ندارم از بیت المال به اصطلاح از کیسه خلیفه بدون استحقاق قانونی حبه و دیناری بخشیده باشد.

او در زمان صدارت و ریاست جمهوری از معاش دولتی استفاده نمی کرد و حتی برخلاف اعضای خانواده اش (خاندان شاهی) املاک موروثی خویش را در کارهای خیریه و به اشخاص مستحق رایگان توزیع می نمود. چنانچه آپارتمان ها و دکان هایی را که در سرک شهرآرا و متصل برج آن ساخته شده بود با دو خانه ای که تکمیل و به سفارت های خارجی کرایه بود (متصل زایشگاه) در سال ۱۳۳۱ ش به سره میاشت بخشید. متعاقباً در ساحة... جریب شفاخانه دوصد بستری در املاک شخصی شان (باغ شهرآرا) از فروش قسمت دیگری از املاکش در آهنگران آباد (شفاخانه هاشم خان) و سپس آنرا جهت استفاده مریضان نادر به وزارت صحت عامه و اگذار شد (سال ۱۳۵۳ ش)، که اکنون با تغییر نام به زایشگاه ملالی مسمی شده است.

باغ و خانه دیگر خویش را در بهترین قسمت شهر جلال آباد (پناه جریب) در اختیار ولایت ننگرهار گذاشت تا در آن یک شفاخانه و یا قسمتی از لیلیه طلاب و یا خانه به استادان پوهنتون اعمار نمایند. متباقی زمین های خویش را در شهرآرا جهت اعمار کتابخانه عامه در سال ۱۳۵۴ ش ذریعه یادداشتی به وزارت اطلاعات و کلتور بخشیدند. همچنان از پنجصد جریب باغ و املاک زراعتی در چهل تن (دوراهی پغمان و کندهار) صد جریب را به اولادهای خویش و متباقی را به دهاقین و اشخاص مستحق قریه مذکور (چهل تن) از دو تا پنج جریب زمین به هر خانه وار [در سال] (۱۳۴۶ ش) قبالة شرعی داده بود. خانه و باغ دیگرش را (در حدود بیست جریب) در پغمان برای ساختن پارک جمهوری در سال ۱۳۵۳ ش به دولت واگذار شدند.

محمد داود زندگی ساده و بی پیرایه ای داشت. خانه نشین وی دارای چند اطاق خواب و دو سه تشناب معمولی بود. ولی با وجود آن، چون طرح تغییر نظام شاهی و قوماندۀ سقوط سلطنت، جهت تأسیس جمهوریت در آن خانه پی ریزی شده بود، لویه جرگۀ افغانستان که برای تصویب قانون اساسی و انتخاب اولین رئیس جمهور تشکیل جلسه داده بود (دلو ۱۳۵۵ ش)، جادۀ خانه مذکور را به نام جادۀ "۲۶ سرطان" (روز تأسیس اولین جمهوریت) نام گذاری کرد.

د پانو شمیره: له ۴ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

به آن سبب بایستی خانه مذکور با جلب رضایت ورثه محمد داود به حیث یک محل تاریخی حفظ می گردید نه آنکه آنرا از بیخ و بن جهت ساختن آرگاه و بارگاه بر می داشتند.

به هر صورت هدف درین جا پا گذاشتن محمد داود بر مادیات نبود بلکه آن بود تا آنانی که با یک پیراهن و تنبان از سال ۱۳۵۲ ش از افغانستان فراری شده بودند پس از آن که زمامدار و میلیونر و مجاهد شده بازگستند، باید از ساختن خانه های پرزرق و برق و مصارف سرسام آور در مقابل مردم خویش احساس خجلت و سرافکندگی می کردند، نه بلند پروازی و قدرت طلبی، آنهم همیشه و پایدار.» (داکتر حسن شرق، همان کتاب، قسمت ۱۱ کتاب)

### مساعدت مالی داودخان با عبدالقادر واسلم وطنجار :

شرق میگوید: آنچه گفته را به این داستان کشانید، همانا لطف در تقرر و کمک مالی محمد داود به عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار بود. زیرا طوری که گفته شد، او کمک می کرد، اما به کسی که واقعا در مانده می بود و شخصا او را می شناخت و یا یکی از دوستان نزدیک و مورد اعتمادش محتاجی را به وی معرفی می کرد. در حالیکه عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار در تغییر نظام شاهی سهیم بودند، اما محمد داود با اولی توسط پاچاگل وفادار و با دومی ذریعه محمد سرور نورستانی (قوماندان قوای ۴ زره دار) رابطه داشت، و قبل از موفقیت در تغییر رژیم محمد داود هیچکدام آنها را به رویت ندیده بود و به اصطلاح به چهره نمی شناخت. (داکتر حسن شرق، همان کتاب، قسمت ۱۱ کتاب)

داکتر شرق اشاره میکند: «زمانی که عبدالقادر در زمستان ۱۳۵۶ مریض می شود، این رئیس جمهور است که او را به پول شخصی خویش جهت تداوی به هند می فرستد و همچنان برای تکمیل خانه نیم کاره محمد اسلم وطنجار مبلغ صد هزار افغانی کمک مالی می کند.

آنانی که آرزوی معلومات بیشتری را در باره محبت های رئیس جمهور خصوصا به عبدالقادر داشته باشند، بهتر است به کتاب خاطرات خود عبدالقادر مراجعه کنند تا به عمق دنانت و پستی چهره هایی آشنا گردند که در یک اقدام احمقانه مرتکب جنایت می شوند، آنهم جنایت در مقابل حسن نیت و خبثت به پادشاه احسان و جوانمردی.» (داکتر حسن شرق، همان کتاب، قسمت ۱۱ کتاب)

### آیا داکتر شرق و داکتر پژواک و جلال پرچی بودند؟

متاسفانه تبلیغات جنگ سرد، تاثیرات خود را بر اکثر نویسندگان و روشنفکران کشور ما بجا گذاشته و درکتب خاطرات و آثار تاریخی نیز میتوان نقش آنرا ملاحظه کرد. من که از اهالی قلم وطن خود مستثنی نیستم، در سالهای هجرت با روبرو شدن با آثار چاپی و کتبی هموطنان خود شاد میگردیدم و سعی میکردم زودتر آنها را مرور کنم و نکاتی که بدر کار من میخورد، از آنها اقتباس نمایم.

در سال ۱۹۹۵ که من در کشور سویدن پناهنده شدم و در کمپ مهاجرین، در حومه شهر گوتنبرگ مصروف نوشتن کتاب «مقدمه یی بر کودتای ثور و پیامد آن» بودم، در میان افغانهای مهاجر تنها کتاب (افغانستان در پنج قرن اخیر)، دست بدست میگشت و من هم با مرور کوتاهی بر آن کتاب، بعضی گزارش های سیاسی، منجمله چگونگی کودتای ۲۶ سرطان و نام های اعضای کابینه و نکات دیگری را از آن کتاب نقل گرفتم. یکی از نکاتی که من از آن کتاب اقتباس و در صفحه ۵۶ کتاب خود درج نمودم عبارت ذیل است:

بنابر گزارش فرهنگ، روز ۲۷ سرطان، داودخان به عنوان رئیس جمهور دولت افغانستان اعلام گردید و به تاریخ ۱۱ اسد کمیته ای که صلاحیتش بالاتر از دولت بود، اعضای حکومت جدید را تعیین و اعلان کرد: « نخستین هیئت وزیران از شش تن غیر سازمانی (محمد داود، عبدالمجید، انجنیر فایق، عبدالقیوم وردک، دکتور نوین، دکتور نظر محمد سکندر) و پنج تن حزبی وابسته یا هوادار به گروه پرچم (سید عبدالاله، فیض محمد، باختری، محتاط و پاچاگل وفادار (خلفی) تشکیل شده بود. دو تن دیگر حسن شرق معاون صدارت و نعمت الله پژواک، وزیر

د یانو شمیره: له ۵ تر ۶

افغان جرمن آنلاین به درنیت تسو همکاری ته رابولی. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکی په خیر و لولی

معارف، ادعای غیر وابستگی داشتند. اما بعد معلوم شد که هر دوی آنها با سازمان پرچم یا مقامات شوروی رابطه نهانی داشتند. «در لیست اعضای کابینه، نام محمدخان جلالر بحیث وزیرتجارت نیز ثبت شده و در برابرنامش نوشته شده «ظاهراً غیر سازمانی»، همان چیزی که در برابر نام های داکتر پژواک و داکتر حسن شرق نوشته شده است. و در ادامه مینویسد: «همچنان محمدخان جلالرکه چندی بعد به کابینه [داودخان] پیوست.» (فرهنگ، ج ۲، صص ۸۰۱-۸۰۳) فرهنگ متذکر میشود که: «دولت جدید [کابینه داودخان] ایتلافی است [بود] بین شخص سردار و گروه پرچم با سهمگیری تقریباً مساوی برای هریک.» (همان منبع، ص ۸۰۰)

تذکرات فوق الذکر فرهنگ، چنین معنی میدهد که داکتر حسن شرق و داکتر نعمت الله پژواک و محمدخان جلالر، دارای ایدئولوژی چپی بوده و به جریان پرچم وابسته بوده اند، ولی بنابر ملحوظاتی جریان پرچم آنها را در جمله اعضای مخفی خود پذیرفته است. حقیقت را خدابهتر میداند، ولی از نوشته های این اشخاص تا کنون چنین چیزی بدست نیامده که ثابت کند آنها دارای ایدئولوژی کمونیستی بوده باشند.

باید متوجه بود که فرهنگ نیز زمانی منحیت یک عنصر روشنفکر و آزادیخواه منسوب به جریان سیاسی «وطن» تحت رهبری غبار در عهد حکومت شاه محمودخان بود و در تظاهرات ۱۳۳۱ (اواخر عهد شاه محمودخان) زندانی گردید و در عهد حکومت داودخان در سال ۱۳۳۴ با وساطت برادر خود رشتیا عضو کابینه، از مبارزه برضد سلطنت توبه کرد و رها گردید. دوران زندان، و کنار رفتن از مبارزات سیاسی و مورد طعن قرار گرفتن از سوی همزمانش، خواهی نخواهی بر ذهنیت او در مورد داودخان و همکاران وی تاثیر منفی برجای گذاشته بود و حین مطالعه تاریخ او انسان میتواند زهر قلم او را در ارتباط به داودخان و دوران حکومتش احساس کند. فرهنگ با همین موضع گیریهای سیاسی اش بخاطر چند روزه مشاوریت خود در عهد ببرک کارمل، از سوی داکتر حسن کاکریه حیث «یک چپی دموکراتیک مربوط به پرچم» (افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۱۰۸۱) خوانده شد. در حالی که کتاب تاریخ او چنین چیزی را تائید نمیکند.

اکنون نشر کتاب جدید داکتر شرق، تحت عنوان «کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟» در پورتال افغان جرمن آنلاین، به اهتمام استاد صالحه و اهاب ادامه دارد. من از مطالعه ۱۲ بخش آن به این نتیجه رسیده ام که بین فرهنگ و اشخاص مذکور نقاضت های روشنفکری از عهد داودخان به اینسو وجود داشته است، و از امکان بدور نیست که آنها در باره همدیگر خود از راز های با خبراند که ما از آن بی خبریم. بنابراین میتوان استنباط کرد که فرهنگ با چنین اشاراتی خواسته آنها را در انظار هموطنان غیر وابسته به حزب دموکراتیک خلق، کم بزند و انتقام بگیرد. زیرا کودتای ۷ ثور مس آن حزب را معلوم کرد و حیثیت فرد فرد اعضای آن را در نزد جامعه افغانی بزمین زد. با درک چنین نکته ای، میخوام متذکر شوم که تا سال ۱۹۹۵ که من کتابم را مینوشتم، کتاب خاطرات سیاسی داکتر شرق بنام «کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟» که فشرده بی از کتاب «تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان» اوست، هنوز نشر و بدسترس علاقمندان قرار نگرفته بود و یا اگر نشر شده بود، بدسترس من نرسیده بود تا از آن استفاده مینمودم و بر مبنای آن، از نقل عبارات و گزارش های فرهنگ در کتاب خود که با مطالب آثار منتشر شده از قلم رجال مطرح در قضایای سیاسی کشور در تضاد قرار دارند، حذر میکردم. بنابراین عدالت و انصاف می طلبد تا بر اینگونه عبارات و نقل قول ها تجدید نظر صورت گیرد و بار اتهامات حتی المقدور از روی شانه های اشخاص مطرح برداشته شود.

بنابراین اگر آنها پرچمی نبوده باشند، بخاطر تکرار تذکرات فرهنگ در کتابم، از آنها معذرت خواسته، از خوانندگان کتابم تقاضا میکنم تا نقل قول های متعلق به تاریخ فرهنگ را بازنگری کنند و بعد از دقت و تحلیل عمیق، قبول یا رد نمایند. البته من در تجدید نظر بر آن کتابم، نقل قول های تاریخ فرهنگ را نقادانه بازنگری خواهم نمود.

## پایان